

کاوشی در تعریف نهاد: ارزیابی رویکردهای متاخر بدیل در تعریف نهاد

M.rizvandi@modares.ac.ir		محمدامیر ریزوندی دانشجوی دکترای اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس
sahabi_b@modares.ac.ir		بهرام سبحانی استادیار اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)
farshad.momeni@gmail.com		فرشاد مومنی دانشیار اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبایی
kyavari@modares.ac.ir		کاظم یاوری دانشیار اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس

پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۳۰

دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۶

چکیده: در حالی که شاکله و اساس نهادگرایی مبتنی بر مفهوم نهاد است، فهم و تعریف مشترکی از نهاد وجود ندارد؛ در واقع نظریه‌پردازان مختلف با تعبیرها و رویکردهایی که اختلاف‌های اساسی با یکدیگر دارند به تعریف نهاد پرداخته‌اند. از این رو پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی سعی دارد تا با بررسی تعریف‌هایی که به طور عمده پس از تجدید حیات اقتصاد نهادی ارائه شده‌اند به طبقه‌بندی مفهومی آنها بپردازد. غالب تعریف‌های دهه‌های اخیر از نهاد را می‌توان ذیل مفاهیم رفتاری، تعادلی، ساختاری، هنجاری و قاعده‌محور طبقه‌بندی کرد. ارزیابی این برداشت‌ها نشان می‌دهد که رویکردهای ساختاری و هنجاری بیان ناقصی از رویکرد قاعده‌محور بوده و تعریف‌های رفتاری و تعادلی با مشکلاتی همچون جامع و مانع نبودن، مغالطه منطقی، خلط ماهیت و قابلیت، ضعف در تبیین تغییرات نهادی و تعارض با فروض نهادگرایی جدید روبه‌رو هستند و از این رو تعریف نهاد به مثابه قاعده با وجود نقدهایی که بر آن وارد است بر سایر رویکردها برتری دارد.

کلیدواژه‌ها: رویکردهای متاخر نهادگرایی، تعریف نهاد، قاعده، هنجار، ساختار، رفتار، تعادل.

طبقه‌بندی JEL: B25, B52, D02.

مقدمه

طی دهه‌های اخیر و با تجدید حیات اقتصاد نهادی، مفهوم «نهاد» بار دیگر به عنوان یکی از عوامل کلیدی در تعیین عملکرد و رشد اقتصادی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. از آنجا که تمام آنچه با نام «نهادگرایی» از آن یاد می‌شود بر مفهوم نهاد استوار است یکی از مهم‌ترین مسائل پیش‌روی اندیشه نهادگرایی تعریف نهاد است. از این رو ضروری به نظر می‌رسد که پیش از بحث درباره کارکرد نهادها، تغییرات نهادی و... با مفهوم نهاد و چیستی آن آشنایی پیدا کرده و با ارائه تعریفی جامع و مانع از آن، مُراد خود را از مفهومی که در کانون تحلیل‌ها قرار می‌دهیم روشن کنیم. همچنان که در باب بسیاری از مفاهیم دیگر همچون آزادی یا عدالت تعریفی که مورد اجماع عالمان آن رشته باشد وجود ندارد، درباره نهاد نیز نه تنها اتفاق نظر کاملی وجود ندارد بلکه حتی تعریف‌های ارائه‌شده با یکدیگر اختلاف‌های اساسی و ماهوی دارند. با وجود چنین ابهام و برداشت‌های پراکنده‌ای که در تعریف نهاد وجود دارد، آیا بهتر نیست به طور اساسی به جای تعریف، به بحث درباره نقش و کارکرد^۱ نهاد و سازوکار^۲ اثرگذاری آن بر تعامل‌ها بپردازیم؟ در پاسخ باید گفت درست است که اجماعی بر سر تعریف نهاد وجود ندارد اما نباید گمان به بهبودگی کاوش در این عرصه برد. نهاد همچون قوانین فیزیکی یا شیمیایی نیست که فارغ از ما و تعریفی که برای آنها ارائه می‌کنیم حضور داشته و بررسی نقش و کارکرد آنها بر تعریف‌شان برتری داشته باشد. نهاد، مفهومی ساخته ذهن بشر است و از این رو تعریف آن ربط مستقیمی با نقش و تاثیرگذاری آن دارد. واقعیت این است که کاربرد نهاد، خود حاصل برداشت و تعریف ما از مفهوم نهاد است. پس دشواری یا پراکنده‌گی در تعریف نهاد نباید به معنای بهبوده‌بودن تعریف آن تلقی شود. تعریف نهاد مهم است چون خود نهادها مهم هستند و این اهمیت از آنجاست که فضای زندگی ما آکنده از نهادهاست به گونه‌ای که تمامی کنش‌ها و رفتارهای بشر بر بستری از نهادها تحقق می‌یابد^۳، در واقع

1. Function

2. Mechanism

۳. با وجود نقش پررنگی که نهادها در زندگی بشر و تحقق تعامل‌های انسان‌ها ایفا می‌کنند نباید این حضور به گونه‌ای تفسیر شود که از آدمی تصویر موجودی دست‌وپابسته و گرفتار در بند نهادها به ذهن متبادر شود آن‌گونه که در مینیسیم خردکننده مارکسیسم، آدمی را تا سطح یک عروسک خیمه‌شب‌بازی پایین کشیده بود (Hodgson, 2009: 5)؛ بلکه چنان که کارل پوپر در بیان نقش افراد در کنار عوامل تاریخی و نهادی در کتاب «فقر تاریخ‌گرایی» یادآور می‌شود: «نمی‌توان نهادهای خطاناپذیر و همیشه کامیاب آفرید [...] نهادها همچون دژهای نظامی هستند، همچنان که می‌باید به خوبی طراحی و ساخته شوند به اداره صالحان نیز نیازمندند» (Popper, 1957: 66).

کنش‌های فردی چیزی فراتر از صرفاً خواست و اراده فرد هستند (Gertle, 2010: 2) از این رو تبیین آنها مستلزم تحلیلی فراتر از تحلیل اراده فردی است. از این رو فهمی ناقص و خطا از مفهوم و تعریف نهاد به درک ناقص ما از نقش نهاد در توسعه و بهبود عملکرد اقتصادی می‌انجامد (Shirley, 2005: 612).

این پژوهش در پی افزودن تعریفی بر تعریف‌های موجود نیست بلکه در تلاش است تا با بررسی تعریف‌های ارائه‌شده از نهاد با تجدید حیات اقتصاد نهادی طی چند دهه اخیر، دسته‌بندی مفهومی نسبتاً جامعی از تعریف‌ها و رویکردهایی که نسبت به آن وجود دارد ارائه کند. تفاوت در برداشت و تعریف مفاهیم کلیدی این عرصه همچون نهاد، ساختار و... نه تنها مقایسه نظریه‌های مختلف را با یکدیگر دشوار ساخته است (Kingston & Caballero, 2009: 152) که حتی به مانعی بر مسیر گفت‌وگوی میان عالمان بدل شده است. استفاده از تعبیرهای متعدد برای اشاره به مفهومی واحد منجر به عدم شکل‌گیری ارتباط مناسب میان نظریه‌پردازان مختلف با یکدیگر شده و مانع از شکل‌گیری پیوندی هم‌افزایانه میان آنها برای بهره‌مندی از تلاش‌های نظری و آثار تولیدی یکدیگر شده است. به عنوان نمونه با سیر در ادبیات تولیدشده اقتصاد نهادی طی چند دهه اخیر ملاحظه می‌کنیم که ارجاع چندانی به کتاب «ساخت واقعیت اجتماعی»^۱ نوشته جان سِرل^۲ (۱۹۹۵) (فیلسوف مطرح فلسفه ذهن و زبان) که یکی از مهم‌ترین آثار نگارش‌یافته درباره نهاد و واقعیت‌های نهادی طی دهه‌های اخیر است دیده نمی‌شود. و در مقابل، سِرل نیز خود به روشنی اشاره می‌کند که اطلاعی از ظهور اقتصاد نهادی جدید نداشته است: «چند سال پیش به هنگام انتشار کتاب ساخت واقعیت اجتماعی می‌دانستم که این اثر، نتایج و الزاماتی منطقی برای هستی‌شناسی علم اقتصاد به همراه خواهد داشت اما نمی‌دانستم که پیش از آن، سنت اقتصاد نهادی، تجدید حیات چشمگیری یافته بود» (Searl, 2005: 1).

همچنین هدف این مطالعه، بررسی تطور تاریخی معانی و تعاریف نهاد، ردیابی ریشه‌های تعاریف ارائه‌شده در نظریه‌های دانشمندان پیشین، زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فلسفی که ظهور تعریفی خاص را رقم زده یا بررسی چارچوب‌های فکری اندیشمندان در پذیرش و رد تعریفی خاص نیست؛ به عنوان نمونه می‌توان به ردیابی تعریف‌های امروزی نهاد در آثار امیل دورکیم^۳ و ماکس وبر^۴ پرداخت؛^۵ می‌توان تلاش‌های

1. The Construction of Social Reality
2. John Searle
3. Émile Durkheim
4. Max Weber

۵. البته ماکس وبر واژه نهاد را در آثارش به کار نبرد بلکه تعبیر مورد استفاده او در کتاب «اقتصاد و جامعه» Anstalten بود که در انگلیسی (۱۹۶۸) به اشتباه به Institutions ترجمه گردید، درحالی که معادل دقیق

کلارنس آیرس^۱ و موریس کوپلند^۲ برای الحاق رفتارگرایی به نهادگرایی (تعاریف رفتارمحور) به منظور زاویه گرفتن از رویکرد روانشناختی غریزه/عادت^۳ و بلن^۴ (Hodgson, 2004: 263-269) را مورد مطالعه قرار داد؛ یا به آثار نظریه بازی در ارائه تعریف‌های تعادل محور از نهاد با پیشگامی دیوید لوئیس^۵ (۱۹۶۹) پرداخت و یا نقش ظهور جنبش هستی‌شناختی در فلسفه و علوم اجتماعی در رفتارگرایی و پوزیتیویسم در اواخر قرن بیستم (Wilson, 2006: 1153) را مورد واکاوی قرار داد. هر چند پژوهش در این موارد بر فضای نهاد و تعریف آن روشنایی بخش است اما مورد بحث پژوهش حاضر نیست. این پژوهش تلاشی است در جهت روشن تر ساختن انبار تعریف‌های نهاد از طریق دسته‌بندی مفهومی آنها به همراه نشان دادن نقاط قوت و ضعف رویکردهای بدیل در این عرصه است.

رویکردهای بدیل در تعریف نهاد

اقتصاد نهادی که ریشه‌های آن را باید در قرن نوزدهم و در مکاتب تاریخی آلمان و انگلیس جست‌وجو کرد با وجود شاخه‌های متنوع، تحت دو جریان اصلی اقتصاد نهادی قدیم و جدید^۶ قابل بررسی است (Snooks, 1993: 26-29). نهادگرایان اولیه (قدیم) به عنوان جریانی کاملاً انتقادی در برابر اقتصاد نئوکلاسیک و فرض‌های آن ظاهر شدند در حالی که اقتصاد نهادی جدید با پذیرش عمومی اقتصاد نئوکلاسیک سعی در اصلاح و رفع نواقص آن داشته است (North, 1995: 19). به طور کلی تعریف‌هایی را که پس از ظهور دوباره اقتصاد نهادی ارائه شده‌اند می‌توان در پنج محور نهاد به مثابه

برای تعبیر *Compulsory Organizations* (Pina-Cabral, 2011: 485) که اشاره به گونه‌ای از سازمان دارد که در آن عضویت اجباری است، در این سازمان‌ها مطابق با معیارهایی مشخص، نظم سازمان (با موفقیتی نسبی) بر همه کنش‌ها تحمیل می‌شود، دولت نمونه‌ای از سازمان‌های اجباری است. (Weber, 1968: 52) به نقل از (Swedberg, 2005: 48).

1. Clarence Ayres
2. Morris Copeland
3. Instinct/Habit
4. Veblen
5. David Lewis
6. Old and New Institutional Economics

قاعده^۱، هنجار^۲، ساختار^۳، رفتار^۴ و تعادل^۵ تقسیم‌بندی کرد. هر چند نمی‌توان به طور مطلق حکم کرد که جریانی خاص در اقتصاد یا جامعه‌شناسی به کدام یک از رویکردهای فوق باورمند است اما با بررسی تعریف‌های نظریه‌پردازان مختلف می‌توان به گرایش نسبی یک جریان به تعریفی خاص از نهاد پی برد. این پنج رویکرد در تعریف نهاد را می‌توان ذیل دو شاخه کلی‌تر عنوان کرد: تعریف‌هایی که (قاعده‌محور، هنجاری و ساختاری) نهاد را به مثابه فضا و بستری که کنش‌ها در آن روی می‌دهد نگریسته و تعریف‌هایی که (رفتاری و تعادلی) نهاد را به مثابه کنش‌ها و الگوهای رفتاری تعادلی می‌نگرند. گروه نخست، هدایت و تحدید رفتارها را مورد توجه قرار می‌دهد و گروه دوم خود رفتارها را. در دسته اول، خط مشخصی بین نهاد و رفتار ترسیم می‌شود در حالی که در دسته دوم نهادها همان الگوهای رفتاری هستند. در ادامه پژوهش ابتدا به معرفی پنج محور بالا می‌پردازیم. در این قسمت تمرکز خود را بر برداشت‌های غالب (تعریف‌های قاعده‌محور و تعادل‌محور) نهاد و با اشاره‌ای از کنار سایر رویکردها عبور خواهیم کرد و در بخش دوم مقاله به ارزیابی رویکردهای تبدیل در تعریف نهاد خواهیم پرداخت.

نهاد به مثابه قواعد

با آنکه اتفاق نظری بر سر تعریف نهاد وجود ندارد اما شمار قابل توجهی از نهاد‌گرایان جدید، نهاد را همچون قواعد و هنجارها نگریسته (Menard & Shirley, 2014: 542) و به مثابه «قواعد بازی»^۶ تعریف می‌کنند. هرچند که پیش از نهادگرایی جدید نیز از عبارت قواعد پذیرفته‌شده و مورد اجرا در تعریف نهاد استفاده می‌شد^۷ اما تعبیر ویژه قواعد بازی را باید در آثار نهادگرایی جدید و تأثیرپذیرفتن آن از ادبیات نظریه بازی جست‌وجو کرد (Nelson & Sampat, 2001: 37). نهاد در این نگاه، به منزله قواعد یا قیود و محدودیت‌های حاکم بر رفتار افراد است.

نورث^۸ (۱۹۸۱: ۲۰۱) از جمله نخستین افرادی است که از قیاس «قواعد بازی» در معرفی نهادها

1. Institution-as-rule
2. Institution-as-norm
3. Institution-as-structure
4. Institution-as-behavior
5. Institution-as-equilibrium
6. Rules of the Game

۷. هیوبرت و موس از شاگردان اصلی دورکیم، در سال ۱۹۰۶ نهاد را «قواعد عمومی کنش و اندیشه» تعریف کردند (Pina-Cabral, 2011: 482).

8. North

استفاده کرد. به عقیده او نهادها قواعد بازی در جامعه هستند، به عبارت دیگر، «محدودیت‌های ابداعی بشر هستند که تعامل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی او را شکل داده و با ارائه ساختاری برای زندگی روزمره از عدم اطمینان می‌کاهند» (North, 1990: 3 & 1991: 97). از نگاه نورث، نهادها ابزارهای شناخت محیط و گزینه‌های پیش‌روی بازیکنان و از عوامل انگیزه‌بخشی هستند که رفتار بشر را جهت‌دهی می‌کنند. پس نهادها قواعدی هستند که انجام مبادله‌ها را امکان‌پذیر ساخته و برای رفتارکردن به شکل خاصی ایجاد انگیزه می‌کنند (Rios, 2007: 361). مُراد نورث از نهاد، سه مقوله قواعد رسمی، محدودیت‌های غیررسمی و سازوکار اجرای آنهاست که بر روی هم ماتریس یا محیط نهادی را می‌سازند. از رهگذر همین ماتریس نهادی است که نهادها عدم اطمینان را کاهش می‌دهند چرا که به واسطه این قواعد، چارچوب‌ها و ساختارهایی برای زندگی روزمره ایجاد شده و با ساختارمندشدن رفتار و کنش‌های بشر از نااطمینانی کاسته می‌شود. پس می‌توان چنین نیز برداشت کرد که نهادها، چارچوب‌هایی هستند که رفتار بشر در قالب آنها شکل گرفته و روی می‌دهد و از همین‌رو از آنها تعبیر به قواعد بازی می‌شود. نکته دیگر آنکه در این تعریف، نهادها «ابداعی بشر» هستند و از این رو قوانین و محدودیت‌های فیزیکی و شیمیایی جهان ما در زمره نهادها قرار نمی‌گیرند. فیورباتن و ریستر^۹ (۲۰۰۵: ۷ و ۵۶۰) نیز تعریفی مشابه تعریف نورث اتخاذ می‌کنند. مانتزاونوس^{۱۰} (۲۰۰۱: ۸۳) با تأثیرپذیرفتن از نورث و پارسونز^{۱۱}، نهاد را «قواعد اجتماعی هنجاری» می‌داند که یا از طریق قانون یا از طریق دیگر سازوکارهای کنترل اجتماعی، اجرا می‌شوند. زنگر^{۱۲} و همکاران (۲۰۰۲: ۲۷۸) نیز با الهام از نورث (۱۹۹۰) نهادها را قواعد، محدودیت‌ها و انگیزه‌هایی می‌دانند که همگی ابزاری برای حکمرانی مبادله‌ها هستند.

ریکر^{۱۳} عنصر «تصمیم‌گیری» را در تعریف قاعده‌محور خود از نهاد پُررنگ کرده و نهادها را که مُرکب از بسته‌های پیچیده‌ای از قواعد رسمی و غیررسمی هستند (Riker & Weimer, 1997: 99) به مثابه «قواعدی درباره رفتار، بالاخص درباره تصمیم‌گیری» تعریف می‌کند (Riker, 1980: 432) به این معنا که رفتارهای بشر، مبتنی و مقید بر مجموعه قواعد و قراردادهای مشخصی است و همان‌طور که ارزش‌های شخصی بر کنش‌ها و پیامدهای اجتماعی تأثیرگذار است، قواعد بین‌شخصی^{۱۴} یا همان

9. Furubotn & Richter

10. Mantzavinos

۱۱. تالکوت پارسونز (Parsons)، جامعه‌شناس آمریکایی بود که نهاد را به مثابه قواعد می‌نگریست.

12. Zenger

13. Riker

14. Interpersonal Rules

نهادها نیز بر تصمیم‌ها و پیامدهای اجتماعی اثرگذار هستند.

استروم^۱ (۱۹۸۶: ۵) که نهاد را به مثابه مجموعه‌ای از قواعد می‌نگرد تمرکز خود را بر تبیین و تمییز نهادن بین «قواعد رسمی و غیررسمی»^۲ و «قواعد و اجرا» می‌نهد. او قواعد را نتیجه تلاش‌های آشکار و پنهان مجموعه‌ای از افراد برای دستیابی به نظم و پیش‌بینی‌پذیری در شرایط مشخص تعریف می‌کند. استروم با ذکر قید «عموماً شناخته‌شده» برای قواعد، قواعد کاملاً شخصی را از شمول در قواعد نهادی خارج می‌سازد. کوهین^۳ (۱۹۸۸: ۳۴۳) و (۱۹۸۹: ۳) عنصر «انتظارات» را پیش‌کشیده و نهاد را به صورت «مجموعه‌های پایدار و مرتبطی از قواعد (رسمی و غیررسمی)» تعریف می‌کند. کوهین سه کارکرد اصلی برای نهادها بر می‌شمرد: تجویز نقش‌های رفتاری، محدود ساختن فعالیت‌ها و شکل‌بخشیدن به انتظارات.

نایت^۴ (۱۹۹۲: ۲) همچون نورث، نهاد را مجموعه‌ای از قواعد تعریف می‌کند که به شیوه‌های مشخصی به تعامل‌های اجتماعی ساختار می‌بخشند. او توجه خود را بر «مشترک‌بودن» قواعد معطوف می‌سازد بدین معنا که برای آنکه مجموعه‌ای از قواعد، نهاد به حساب آیند، باید دانش درباره آنها میان اعضای اجتماع مربوطه مشترک باشد. با این قید، رفتارهای افراد در زندگی شخصی، همچون عادت یک فرد به ورزش روزانه، در زمره نهادها قرار نمی‌گیرند، هرچند این دسته از قواعد در سامان‌یافتن زندگی فردی نقش‌آفرینی می‌کنند اما صرفاً محدودیت‌های شخصی هستند که در زمره خصایص فردی قرار می‌گیرند نه قواعد حاکم بر تعامل‌های بشر (Knight, 1992: 3). منارد^۵ (۱۹۹۵: ۱۶۷) نیز نهاد را قواعد باثبات و غیرشخصی تعریف می‌کند که در سنن، عرف‌ها یا قوانین تبلور یافته‌اند.

هاجسن (۲۰۰۲: ۱۱۳) و (۲۰۰۶: ۲، ۱۳) نهادها را «نظام‌های بادوامی از قواعد اجتماعی تثبیت‌شده و استقرار یافته» معرفی می‌کند که به تعامل‌های اجتماعی بشر ساختار می‌بخشند. هاجسن که به ابهام مرز میان قواعد رسمی و غیررسمی اشاره می‌کند همچون نایت بر تمایز نهادن بین قواعد صرف و قواعد نهادینه‌شده با قید «قواعد تثبیت‌شده» تاکید گذارده و می‌آورد: «نهادها، نظام‌های قواعد اجتماعی تثبیت‌شده هستند نه قواعد صرف» (Hodgson, 2006: 13). و از آنجا که نهادها «بادوام»^۶ هستند به

1. Ostrom

۲. نورث (۱۹۹۰) به اهمیت نحوه تعامل قواعد رسمی و غیررسمی و کمبود مطالعه‌ها درباره آن و هاجسن (۲۰۰۶) به وجود ابهام در این حوزه اشاره کرده است.

3. Keohane

4. Knight

5. Menard

6. Durable

تعامل‌های اجتماعی، ثبات و سازگاری می‌بخشند (Morgan & Olsen, 2011:429) بادوام و باثبات بودن نهادها به این معناست که در برابر تغییر شرایط، از خود مقاومت نشان داده و همواره عقب‌نگر عمل می‌کنند. هر چند هاجسن (۲۰۱۵: ۵) در مقاله تعریفی هماهنگ و نزدیک به تعبیر نورث ارائه کرده و نهادها را «نظام‌های یکپارچه و مشترکی از قواعد» تعریف می‌کند «که به تعامل‌های اجتماعی ساختار می‌بخشند» اما با آوردن قید «نظام» سعی دارد کماکان مرزی میان خود و نورث ترسیم کند. با وجود این همچون نورث، او وظیفه اصلی نهادها را ساختاربخشیدن به رفتارهای بشر و ایجاد انگیزه برای این رفتارها می‌داند.

بولز^۱ (۲۰۰۴: ۴۷) نهاد را قوانین، قواعد غیررسمی و عرف‌هایی می‌داند که ساختار بادوامی برای تعامل‌های اجتماعی صورت گرفته میان اعضای آن اجتماع فراهم می‌کنند. هلمکه و لویتسکی^۲ (۲۰۰۶: ۵) نهادها را قواعد و رویه‌هایی می‌دانند که با مقیدساختن و قادر کردن کنشگران به انجام رفتارهایشان، به تعامل‌های اجتماعی ساختار می‌بخشند.

سرل (۲۰۰۵: ۲۱) نهاد را هر نظامی از قواعد (رویه‌ها و اعمال) مورد پذیرش جمعی می‌داند که افراد را قادر به ایجاد واقعیت‌های نهادی می‌سازد. سرل در بحث از واقعیت‌های نهادی که برآمده از قواعد هستند بین دو دسته از قواعد تمییز می‌نهد^۳: قواعد سازنده^۴ و قواعد تنظیم‌کننده^۵. قواعد سازنده اشاره به قواعدی دارد که اساساً هستی واقعیت نهادی وابسته به آنهاست و بدون آنها یک نهاد نیز امکان وجود نخواهد داشت. مُراد سرل از قواعد سازنده آن است که این قواعد نه تنها به کنش‌ها نظام می‌بخشند بلکه امکان همان کنش و رفتاری را که نظام بخشیده‌اند به وجود می‌آورند. در مقابل، هستی یک نهاد، قائم به قواعد تنظیم‌کننده نیست بلکه آنها فعالیت‌هایی را که می‌توانند مستقل از این قواعد وجود داشته باشند تنظیم می‌کنند. شکل قواعد سازنده به صورت «X در زمینه C، Y شمرده می‌شود»^۶ است در حالی که شکل قواعد تنظیم‌کننده به صورت «X را انجام بده»^۷ ظاهر می‌شود (Searl, 2005: 9). به عنوان مثال این که از سمت راست یا چپ برانیم از جمله قواعد تنظیم‌کننده است که پذیرش این یا آن، نافی رانندگی نیست اما قواعد بازی شطرنج از دسته قواعد

1. Bowles
2. Helmke & Levitsky

۳. تقسیم قواعد به این شکل، نخستین بار از سوی «جان راولز» صورت گرفت.

4. Constitutive Rules
5. Regulative Rules
6. X Counts as Y in C
7. Do X

سازنده است چراکه واقعیت این بازی اساساً قائم به آنهاست. پس تعریف سرل از نهاد را می‌توان در تعبیر «نظامی از قواعد سازنده» تلخیص کرد (Searl, 2010: 10). چنین نظامی به طور خودکار، امکان واقعیت‌های نهادی^۱ را ایجاد می‌کند.

لائوس^۲ (۲۰۱۵: ۵۷) نیز نهادها را «مجموعه‌ای از قواعد» تعریف می‌کند، قواعدی که در برگیرنده حقوق و مسئولیت‌ها هستند. این قواعد، نظم اجتماعی را شکل می‌دهند به نحوی که رفتار همه کنشگران دخیل در آن نظم اجتماعی را قابل پیش‌بینی می‌سازند. آنها به دو طریق بر عملکرد افراد تاثیر می‌نهند: یا با تبعیت داوطلبانه از قواعد یا با تهدید به تنبیه در صورت عدم پیروی از قواعد. برخی نیز به تعریف نهاد در فضایی خاص همچون فضای بین‌الملل یا بازار کار پرداخته‌اند. میرشیمر^۳ (۱۹۹۴: ۸) در علوم سیاسی با الهام از نورث، نهادهای بین‌المللی را مجموعه‌ای از قواعد می‌داند که تصریح‌کننده شیوه‌های همکاری و رقابت دول با یکدیگر هستند. میندز و ریودا^۴ (۲۰۱۵: ۳۰۵) نهادهای بازار کار را مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها یا ترتیب‌های قراردادی (صریح یا ضمنی) و سازمان‌ها می‌دانند که بر مبادله‌های کار حاکم هستند. نقش این قواعد صریح و ضمنی شکل‌بخشیدن به عرضه و تقاضا در بازار کار است. تقاضا برای کار را تنها عناصر مرسوم بازار همچون قیمت محصول و بهره‌وری نیروی کار تعیین نمی‌کند بلکه قوانین و مقررات مرتبط به ساعات کار، تعدیل نیرو و... نیز تعیین‌کننده هستند.

نهاد به مثابه هنجار

اگر به ادبیات نهادگرایی قدیم یا جامعه‌شناسی رجوع کنیم عموماً با تعاریفی هنجارمحور از نهاد روبه‌رو می‌شویم (Dequech, 2006: 478). این برداشت از نهاد بر این پیش‌فرض استوار است که بسیاری از الگوهای تعاملی میان افراد، مبتنی بر درک‌های مشترک آنها درباره رفتار مناسب یا نامناسب در موقعیت‌های به‌خصوص است (Crawford & Ostrom, 1995: 583). در این چارچوب است که نی و اینگرام^۵ (۱۹۹۸: ۱۹) از نهاد به عنوان شبکه‌ای از هنجارهای به‌هم‌مرتبط^۶ (رسمی و غیررسمی) که بر روابط اجتماعی حاکم هستند یاد می‌کنند. مُراد از هنجار در این تلقی انتظارها، فهم‌ها یا استانداردهای مشترک اجتماعی درباره رفتار مناسب کنشگران با هویت مشخص است.

1. Institutional Facts
2. Lauth
3. Mearsheimer
4. Menendez & Rueda
5. Nee & Ingram
6. Interrelated Norms

مهم‌ترین وجه تمایز این رویکرد با تعریف قاعده‌محور از نهاد این است که نگاه هنجاری قائل به ابداع آگاهانه نهاد از سوی بشر نیست. هایک^۱ (۱۹۷۳) معتقد بود که هیچ اراده از پیش مشخص و برنامه‌ریزی‌شده‌ای در طراحی نهادها وجود ندارد بلکه ظهور نهادها خودجوش^۲ بوده و تحت یک سیر تطوری، ذره‌ای و بطئی نمود می‌یابند امری که هایک از آن با تعبیر عقلانیت تطوری^۳ (در برابر طراحی عامدانه و آگاهانه نهادها با عنوان عقلانیت سازه‌انگار^۴) یاد می‌کرد. نورث فرآیند خودجوش هایک را مورد انتقاد قرار داد که می‌توانند محصول طراحی آگاهانه و تعمدی بشر باشند، انسان‌ها با قصد و نیت در تلاش هستند تا به آینده خود شکل بدهند چرا که هیچ راه دیگری جز ساختاریختن به تعامل‌ها برای بشر متصور نیست، در واقع راه به جز این، هرج‌ومرج و آشوب است (North, 2005: 51).

نهاد به مثابه ساختار

مطرح‌ترین چهره‌ای که نهاد را همچون «ساختار» می‌نگرد الیور ویلیامسون^۵ است. هرچند در آثار او چندان تعریف آشکاری از نهاد مشاهده نمی‌شود، اما می‌توان به این برداشت رسید که نگاه ویلیامسون (۱۹۷۵ و ۱۹۸۵) به نهاد به مثابه ساختارهای حاکمی^۶ (حکمرانی) است که جنبه‌های فعالیت اقتصادی (مبادله‌ها) را شکل می‌دهند. برداشت ساختارمحور ویلیامسون، با تعریف قاعده‌محور از نهاد، بیگانه نیست چرا که ساختارهای اجتماعی، مجموعه‌هایی از روابط میان افراد هستند (Porpora, 1987)^۷، چیزی که جدا از قواعد حاکم بر رفتار افراد نیست و در واقع علاوه بر قواعد، سایر

1. Hayek
2. Spontaneous Process
3. Evolutionary Rationalism
4. Constructivist Rationalism
5. Oliver Williamson
6. Governing Structures

۷. علاوه بر برداشت مورد پذیرش در این مقاله، پورپورا (۱۹۸۹: ۱۹۵) به چهار تلقی مختلفی که از ساختار در جامعه‌شناسی وجود دارد اشاره می‌کند: ۱. الگوهای رفتاری کل که در طول زمان باثبات هستند. ۲. مقررات قانون‌مانندی که بر رفتار واقعیت‌های اجتماعی حاکم هستند. ۳. نظام‌های روابط بشری میان جایگاه‌های اجتماعی. ۴. قواعد و منابع جمعی که رفتار را ساختار می‌بخشند. طبیعتاً پذیرش هر یک پیامدهای خاصی در تعریف نهاد و رویکرد نظریه‌پردازان بر جای می‌نهد. به عنوان نمونه در تلقی نخست از ساختار، بحث از الگوهای اجتماعی، نهادها و سازمان‌ها علی‌السویه می‌شود، چراکه آنها واقعیتی جدا از رفتارهای فردی نداشته و عملاً هیچ تأثیری ندارند و مشاهده آنها تنها به واسطه تکرار رفتارهای خرد است و اگر سخنی از تغییر ساختار به میان می‌آید تنها به خاطر تغییر در رفتارهای خرد افراد است (Collins, 1981: 989) به نقل از (Porpora, 1989: 197).

روابط اجتماعی بدون قاعده را نیز در بر می‌گیرد (Hodgson, 2006: 17). نه تنها در میان نهادگرایان قدیم، گرایش به تعریف نهاد به عنوان شکل خاصی از ساختارهای اجتماعی کاملاً مشهود است (Hodgson, 2006: 2) بلکه نگاه ساختاری به نهاد در تعریف‌های نورث و هاجسن نیز دیده می‌شود: هاجسن (۱۹۹۸) به طور اساسی نهادها را از منظر ساختاری مورد بررسی قرار می‌دهد و در جایی دیگر نهاد را دقیقاً هم‌وزن و در ردیف ساختار می‌نهد: «نهادها ساختارهایی هستند که می‌توانند افراد را محدود کرده و بر آنان تاثیر بگذارند» (Hodgson, 2002: 115). با وجود این باید بین ساختارها و نهادهای حاکم بر رفتار و فعالیت‌های بشر فرق نهاد (Nelson, 2008: 2) چرا که ساختارها روابطی بیش از نهادها را در بر گرفته و همچون چتری بر مفهوم نهاد سایه می‌افکنند. از این رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که همه نهادها، ساختار اجتماعی نیز هستند اما عکس آن صادق نیست، به عنوان نمونه ساختار جنسیتی جامعه بخشی از ساختار اجتماعی آن جامعه است اما تنها یک واقعیت است و نه نهاد و نظامی از قواعد (Hodgson, 2015: 5). البته ویلیامسون (۱۹۹۶: ۳۷۸) در آثار بعدی خود از برداشت ساختاری فراتر رفته و از نهاد به عنوان مجموعه‌ای از قواعد سیاسی، اجتماعی و حقوقی بنیادین یاد می‌کند که با یکدیگر بستری را که فعالیت اقتصادی در آن محقق می‌شود تعریف می‌کنند.

نهاد به مثابه رفتار

در برابر تعریف‌های نهاد با محوریت قاعده، هنجار و ساختار، برخی توجه خود را به خروجی و پیامد قواعد، هنجارها و ساختارها معطوف ساخته و نهادها را به مثابه شکلی از رفتار یا الگویی در رفتار تعریف کرده‌اند. سابقه برداشت رفتاری از نهاد را می‌توان در آثار نهادگرایان قدیم همچون جان کامونز^۱ جست‌وجو کرد؛ کامونز (۱۹۳۱: ۶۴۹) با اشاره به رفتارهایی که موسوم به رفتار نهادی هستند نهاد را کنش جمعی در [جهت] کنترل، آزادسازی و گسترش کنش فردی تعریف می‌کند. به طور کلی تاکید اصلی در این نحوه تلقی از نهاد بر کنش‌ها و فعالیت‌های افراد است که به صورت مختلفی با مفاهیم رفتار، عمل یا تعادل مطرح می‌شوند. مارک تول^۲ (۱۹۷۹: ۷۳) نهاد را هر الگوی تجویزی رفتار هم‌بسته یا نگرشی که در میان گروهی از افراد سازمان‌یافته برای انجام فرآیندی خاص کاملاً مورد توافق است تعریف می‌کند. جان فاستر^۳ نیز همچون تول نهاد را به مثابه «الگوهای تجویزی رفتارهای هم‌بسته» (Foster, 1981: 908) تعریف می‌کند. در واقع در این نگاه به جای قواعد حاکم بر بازی به «پیامد» بازی

1. John Commons
2. Marc Tool
3. John Foster

توجه کرده (Duffield, 2007: 4) و از این رو می‌توان این دسته از تعریف‌های نهاد را ذیل عنوان کلی تعریف‌های «پیامدمحور» طبقه‌بندی کرد. در هر دو رویکرد پیامدمحور (نهاد به مثابه رفتار و نهاد به مثابه تعادل) با طرح قواعد رسمی و غیررسمی در چارچوبی واحد، به جای توجه به قواعد حاکم بر رفتارها و تعامل‌های بشر بر خود رفتارها و نتایج تمرکز می‌شود. می‌توان چنین گفت که تعریف‌های پیامدمحور آنگاه که از سوی جامعه‌شناسان طرح می‌شود عمدتاً رنگ و بوی «رفتار» گرفته و زمانی که از سوی اقتصاددانان مطرح می‌شود غالباً «تعادل‌محور» می‌شوند.

نهاد به مثابه تعادل

ظهور برداشت تعادلی از نهاد، حاصل گسترش و کاربرد فزاینده نظریه بازی در اقتصاد است. در این رویکرد مفهوم تعادل نش، جایگاهی محوری دارد و متعاقب آن «انتظارات کنشگران» درباره راهبردها و رفتارهای دیگر بازیکنان از اهمیت بسیاری برخوردار است (Richter, 2015: 21, 40). در این رویکرد فرض می‌شود که افراد عقلایی با یکدیگر در تعامل بوده و تا زمانی که دیگر نمی‌توان هیچ بهبودی حاصل کرد عکس‌العمل‌های برنامه‌ریزی‌شده خود را در برابر کنش‌های یکدیگر تغییر می‌دهند (Crawford & Ostrom, 1995: 582). در این نگاه، نهاد در قالب مجموعه‌ای از بهترین واکنش‌های متقابل (بهینه) نگریسته می‌شود (Dequech, 2006: 477) و از این رو انحراف بازیکنان از آنها (تعادل‌های نش) غیرعقلایی است.

از جمله نخستین تلاش‌ها در بیان تعادلی نهادها را باید در کتاب «عرف‌ها: تحقیقی فلسفی»^۱ نوشته دیوید لوئیس (۱۹۶۹) جست‌وجو کرد. لوئیس تلاش کرد تا عرف‌ها و قراردادهای را که حاصل تجارب تاریخی و فرهنگی افراد در گذشته است و انتظارات آنها را شکل می‌بخشد به صورت راه‌حلی برای بازی‌های هماهنگی مدل‌سازی کند. هاردین^۲ (۱۹۸۲) و آکسلرود^۳ (۱۹۸۴) از دیگر پیشگامان این حوزه هستند که مسئله کنش جمعی را با نظریه بازی و مفهوم تعادل مورد بررسی قرار دادند. گرایش به این رویکرد را بیشتر می‌توان در تحلیل‌های نهادی مقایسه‌ای و تاریخی مشاهده کرد. اسکاتر^۴ از جمله نخستین نظریه‌پردازان بازی بود که نهادها را به مثابه نحوه انجام بازی تعریف کرد و نه قواعد حاکم بر بازی. او تعریفی از نهاد مشابه با تعریف دیوید لوئیس (۱۹۶۹) از عرف‌ها و

1. Convention: A Philosophical Study
2. Hardin
3. Axelrod
4. Schotter

قراردادهای اجتماعی برگزید: «نظم و ترتیب‌های رفتاری که مورد وفاق همه اعضای جامعه هستند و نحوه رفتار در موقعیت‌های تکراری خاص را مشخص می‌کنند.» اسکاتر (۱۹۸۱: ۹) در عین حال تصریح کرد که نهادهای اجتماعی بر حسب سازوکار مورد نیاز برای اجرایشان از آداب و رسوم و عرف‌های اجتماعی متفاوت هستند بنابراین این قید را بر تعریف دیوید لوتیس افزود که نهادهای اجتماعی ممکن است به حضور مرجعی بالاتر و خارجی برای اجرا و کنترل نیازمند باشند، همچنان که نهاد حقوق مالکیت، در بردارنده نظم و ترتیبی خاص در رفتار اعضای جامعه است اما هریک از افراد جامعه کماکان انگیزه تخطی از قوانین مالکیت را دارند، از این رو به حضور دولت برای اجرا و تحقق بخشیدن به آن نیازمندیم تا حقوق مالکیت در «تبادل» قرار گیرد (Schotter, 1981: 11). از این رو اسکاتر نهادها را معیارهای رفتار می‌داند، نه قواعد بازی؛ نهادها ویژگی‌های تبادل بازی‌ها هستند و نه خصوصیت‌های توصیف بازی‌ها؛ این نظم و ترتیب‌های رفتاری، همان تعادل‌های غیرهمکارانه بازی‌های راهبردی هستند (Schotter, 1981: 24) زیرا تمامی کنش‌های خارج از تعادل، ناپایدارند. اسکاتر در پی تبیین این مسئله است که قواعد بازی چه هستند فی‌نفسه اهمیتی ندارد بلکه مسئله اصلی به نحوه بازی بازیکنان بازمی‌گردد یعنی، آنچه عامل‌ها و کنشگرها با قواعد بازی انجام می‌دهند (خروجی بازی) نیازمند توجه و بررسی است، نه آنکه خود قواعد چه هستند. درواقع اسکاتر نهادها را به مثابه تعادل یا پیامدهای بازی می‌نگرد (Schotter, 1981: 55). لنگ‌لوئیس^۱ (۱۹۹۲: ۱۶۹، ۱۷۲) نیز تعبیری نزدیک به تعریف اسکاتر از نهاد ارائه می‌کند.

کالورت^۲ (۱۹۹۷: ۲۱۸) نیز با الهام از اسکاتر همین نگاه به نهاد را اختیار می‌کند. کالورت (۱۹۹۵: ۲۲) با بیان اینکه هیچ موجود خاص و مجزا از انسانی که بتوان نام نهاد بر آن گذاشت وجود ندارد، نهاد را همان «رفتار عقلایی مشروط و مقید به انتظارها درباره رفتار و واکنش‌های دیگران» معرفی کرده و می‌آورد: «نهاد دقیقاً نامی است که به بخش‌های معینی از انواع مشخصی از تعادل‌ها می‌دهیم» (Calvert, 1995: 23). از منظر کالورت (۱۹۹۷) نهادها، پیامدهای تعادلی حاصل از کنش جمعی یا بازی‌های هماهنگی هستند.

آئوکی^۳ (۲۰۰۱) رویکرد طراحی آگاهانه نهاد (همچون قواعد رسمی نورث) را نمی‌پسندد و درست برعکس، به نهاد نگاه دست‌نামرئی‌وار^۴ دارد. بدین منظور رویکرد تعادلی نظریه بازی و تعادل نش را

1. Langlois
2. Calvert
3. Aoki
4. Invisible-hand View

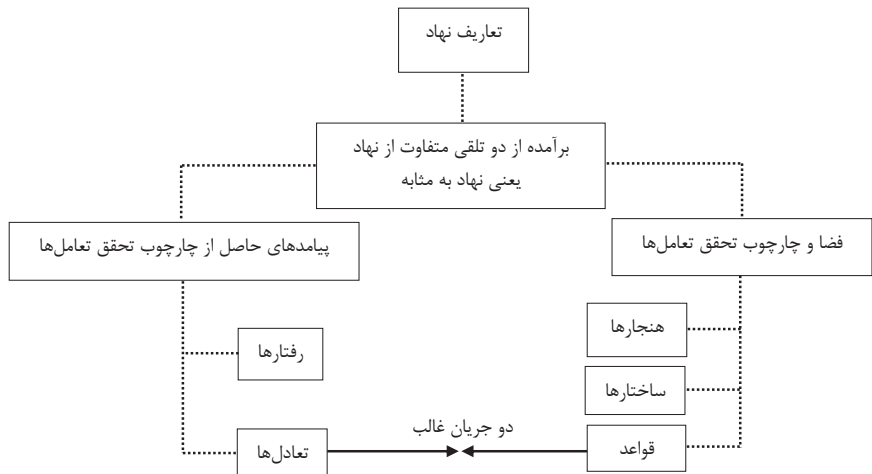
اختیار کرده (Richter, 2015: 19) و نهادها را به عنوان «نظام‌های مشترک و باثباتی از اعتقادات درباره رفتارهای مورد انتظار اعضای جامعه در شرایط محتمل‌الوقوع مختلف» تعریف می‌کند. آئوکی، نهاد را نظام خودپایداری از اعتقادات مشترک درباره شیوه ویژه‌ای که بدان نحو، بازی به کرات صورت می‌گیرد (Aoki, 2001: 10) یا الگوهای خودپایدار و ویژه‌ای از تعامل‌های اجتماعی (Aoki, 2007: 6) می‌پندارد. «خودپایداری» نهادها حاصل خوداجرابودن تعادل‌های نش است که منجر به بادوامی آنها می‌شود.

گریف (۱۹۹۷: ۸۴) و (۱۹۹۸: ۸۰) نهادها را پیامدهای تعادلی و درون‌زای بازی عنوان کرد؛ تعادل‌هایی که خوداجرا و خودپایدار هستند بدین معنا که متکی به اجرای بیرونی نیستند. گریف (۲۰۰۶) سعی کرد با فراتر بردن نهادها از قواعد و سازوکار اجرا (تعریف نورث)، بخش اعظمی از تعریف‌های پیشین را در تعریف جامع خود بگنجانند (Nye, 2008: 77). از این رو به عقیده گریف نهاد نظامی از عناصر نهادی است که به صورت مشترک و به‌هم‌پیوسته نظم و ترتیب رفتاری ایجاد می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر، نهادها نظامی متشکل از قواعد، اعتقادات، هنجارها و سازمان‌ها هستند که با یکدیگر نظم و ترتیبی از رفتار (اجتماعی) ایجاد می‌کنند (Greif, 2006: 30). مقوله کانونی در تعریف گریف، مفهوم عناصر نهادی^۲ است که عوامل غیرفیزیکی انسان‌ساخته‌ای هستند (اعتقادات مشترک، هنجارهای جاافتاده، نظام‌های ادراکی مشترک و قواعد توزیع‌شده در اجتماع و...) که ویژگی برجسته آنها برون‌زایی نسبت به هر یک از افراد است (Nye, 2008: 77). اما مشکل تعریف گریف در همین تلاش برای جامع‌نگری آن است یعنی در برگرفتن توامان قواعد بازی و نتایج آن، چراکه اگر نظم و ترتیبی در رفتار وجود نداشته باشد پس نهاد هم وجود ندارد. گریف (۲۰۰۶: ۱۴۷) در بیان مزیت رویکرد خود می‌آورد: «از آنجا که نهادها پدیدارهایی تعادلی هستند [...] خواه خودجوش و تحت فرآیندی تطوری به وجود آیند یا تعمداً و آگاهانه از سوی بشر] تثبیت شده باشند [...] در ماهیت تعادلی آنها تأثیری ندارد».

خلاصه بخش نخست مقاله را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد: تعریف‌های که از نهاد ارائه شده‌اند قابل تقسیم به دو بخش عمده هستند، تعریف‌های که نهاد را همچون چارچوب‌هایی که کنش‌ها و تعامل‌های بشر در قالب آنها شکل گرفته، هدایت و اجرا می‌شوند می‌نگرند و تعریف‌های که نهاد را به مثابه پیامدها و الگوهای برآمده از چارچوب‌های حاکم بر زندگی بشر مطرح می‌کنند.

1. Greif

2. Institutional Elements



شکل ۱: تعاریف پنج‌گانه از نهاد ذیل دو تلقی کلی از نهاد به مثابه چارچوب و پیامد

ارزیابی رویکردهای بدیل

سه رویکرد رفتاری، هنجاری و ساختاری به نهاد هم‌اکنون در ادبیات نهادی به ویژه در علم اقتصاد جایگاه چندانی ندارند. رویکرد رفتاری به نفع نگاه تعادل‌محور به نهاد و رویکردهای هنجاری و ساختاری نیز در سایه تعریف نهاد به مثابه قاعده قرار گرفته‌اند. اقبال به رویکرد نهاد به مثابه قاعده نه تنها در میان نهاد‌گرایان دیده می‌شود بلکه حتی از سوی اقتصاد نئوکلاسیک یا نهادهایی بین‌المللی همچون بانک جهانی نیز قابل مشاهده است. به ویژه پس از شکست‌های متعدد بنیادگرایی بازار و ناتوانی آن در حل و فصل امور به تنهایی، گرایش به این رویکرد افزایش یافته است. اساساً توسعه و ارتقای جایگاه بخش خصوصی و رفع ناکارآمدی‌ها دولتی به میزان زیادی از مجرای قواعد حقوقی و قوانین تنظیمی قابل تحلیل است (Jameson, 2006: 369). با بیان این نکته، در ادامه به پاره‌ای ملاحظات درباره تعریف‌های پنج‌گانه از نهاد اشاره می‌شود:

الف) صورت و پیامد: در تعریف‌های رفتاری و تعادلی از نهاد، صورت و شکل بازی و نوع روابط بازیکنان با یکدیگر اهمیتی نداشته بلکه آنچه ملاک تحلیل و داوری قرار می‌گیرد پیامد بازی است چرا که رفتار و تعادل، نتیجه و حاصل بازی هستند با هر صورت ممکن که واقع شده باشند. این درست در نقطه مقابل رویکردهای هنجاری، ساختاری و قاعده‌محور به نهاد است که در آنها دقیقاً شکل بازی

(قواعد) واجد اهمیت است. نورث (۱۹۹۰: ۱۴۰) بر اهمیت قواعد غیررسمی تأکید نهاده و به کمبود مطالعه‌های درباره رابطه بین قواعد رسمی و غیررسمی و نحوه تعامل آنها با یکدیگر به عنوان عنصری مهم در فهم عملکرد نهادها یاد می‌کند اما تعریف‌های پیامدمحور به نوعی با پاک کردن کل صورت مسئله، قواعد رسمی و غیررسمی را در قالبی واحد طرح کرده و به جای قواعد حاکم بر رفتارها و تعامل‌های بشر بر خود رفتارها متمرکز می‌شوند.

ب) جامع و مانع بودن تعریف: یک تعریف در عین حال که باید از جامعیت برخوردار باشد نباید حد و مرزهای آن چنان گسترده شود که قابلیت تحلیلی خود را از دست بدهد و به نوعی بدون استفاده شود. در عین حال می‌باید امکان طبقه‌بندی گونه‌های مختلفی را که ذیل یک مفهوم واحد قرار می‌گیرند فراهم ساخته و مقایسه آنها را با یکدیگر ممکن سازد، مسئله‌ای که با تعریف نهاد به مثابه رفتار چندان متصور نیست (Duffield, 2007: 7). تعریف نهاد به مثابه تعادل نیز تعریفی جامع و مانع نیست بدین معنا که می‌توان تعادل‌های بسیاری یافت که در زمره نهادها قرار نمی‌گیرند. بسیاری از امور واقع فیزیکی و شیمیایی از شرایط تعادلی برخوردارند اما به هیچ عنوان نهاد نیستند. اگر از فیزیکدان‌ها و شیمیدان‌ها درباره تعادل پرسیده شود و مصداق‌هایی از آنها طلب کنیم با اینکه ده‌ها مورد تعادلی در طبیعت به ما معرفی می‌کنند اما در عمل هیچ یک کمکی به فهم نهاد نمی‌کنند (Hodgson, 2015: 5). حتی در دنیای اقتصادی نیز تعریف نهاد به عنوان تعادل ابهام‌آفرین بوده و با کژتابی همراه است. به عنوان نمونه، در مورد نرخ بهره، طبیعتاً نرخ بهره تعادلی نهاد نیست بلکه مفهومی به نام بهره و سازوکاری که بر کنش‌های اقتصادی تحمیل کرده و آنها را محدود می‌کند نهاد است. در مقابل، زمانی که نهاد را به مثابه قاعده تعریف می‌کنیم می‌توان از عدم حضور واقعیت‌های غیرنهادی در آن اطمینان داشت؛ تمامی قواعدی که با سه قید «ابداعی بشر، تثبیت‌شده نسبی و مشترک میان آدمیان» همراه باشند در زمره نهادها هستند. به همین ترتیب تعریف نهاد به مثابه قاعده بر نهاد به عنوان هنجار یا ساختار برتری دارد. هنجارها تنها بخشی از قواعد حاکم بر رفتار بشر هستند و قواعد (نهادها) تنها بخشی از روابط میان افراد (ساختارها). همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد از آنجا که نهاد، قواعد حاکم بر رفتار افراد است، بیانگر نوع روابط میان آنهاست و از این رو ساختار اجتماعی نیز به حساب می‌آید. اما عکس این گزاره صادق نیست، یعنی همه ساختارهای اجتماعی، قواعد میان افراد نبوده و نهاد به حساب نمی‌آیند.

ج) مغالطه منطقی: بی‌شک رویکرد پیامدمحور (رفتاری و تعادلی) به نهاد حاوی نکاتی راهگشا در

تحلیل نهادهاست (همچون ظرفیت مناسب این رویکرد در تبیین ثبات و پایداری نهادها)، اما نمی‌توان از مغالطه منطقی که این تعریف به آن گرفتار است چشم پوشید، به این نحو که ابتدا نهاد بر اساس رفتار مشاهده‌شده تعریف می‌شود و سپس همان رفتار بر اساس نهاد تعریف‌شده، توصیف و تبیین می‌شود (Keohane, 1993: 27). این در حالی است که در تعریف قاعده‌محور از نهاد، با تمایز نهادن بین قواعد و رفتارها، قواعد (هنجارها، قواعد رسمی و ویژگی‌های اجرا) واقعیتی مستقل از پیامدها یافته و در نتیجه «رابطه‌ای دلیلی و معنایی» بین قواعد و رفتارها برقرار می‌شود. اساساً هدف اصلی از بحث‌های نهادی نیز تبیین دقیق‌تری از رفتارهای کنشگرها و بررسی نقش نهادها در نتایج اقتصادی است (Simmons & Martin, 2002: 194) و اگر قرار بر یکسان‌نگاری نهاد و رفتار با یکدیگر باشد دیگر به سختی می‌توان به تحلیل رفتارها یا برقراری رابطه‌ای علی بین نهاد و به عنوان مثال رشد اقتصادی دست یافت (Voigt, 2013: 5).

د) ماهیت و ظرفیت: تعریف‌های نهاد به مثابه تعادل و رفتار با ارتکاب خطایی روش‌شناختی، الگوهای تعادلی و رفتاری یا ویژگی عملکردی یک پدیده را بخشی از ماهیت آن پنداشته و محور تعریف خود می‌سازند. این خطای روش‌شناختی در تعریف یک پدیده ناشی از خلط عملکرد و قابلیت یک پدیده با ماهیت و چیستی آن است. معضل اصلی این خطای روش‌شناختی آن است که در صورتی که آن ویژگی (رفتار) از پدیده مورد تعریف روی ندهد هستی آن پدیده یا مفهوم نیز عملاً از آن ستانده می‌شود. این مسئله در بحث حاضر به آن معناست که با روی‌ندادن رفتار یا تعادل که محور تعریف قرار گرفته است، نهاد نیز واقعیت خود را از دست می‌دهد و دیگر وجود نخواهد داشت (Hodgson, 2006: 3). ارسطو^۱ برای نخستین بار در «مابعدالطبیعه»^۲ این مسئله را شرح می‌دهد که تعریف یک پدیده و جوهر آن بر حسب آنچه انجام می‌دهد یا الگوهایی که ایجاد می‌کند تعریفی ناقص است. اگر پرنده را به عنوان موجودی که پرواز می‌کند تعریف کنیم آنگاه تمام پرندگانی که در حال پرواز نیستند از رسته پرندگان خارج می‌شوند (Hodgson, 2015: 4). در واقع خلط «رفتار و پیامد» با «سرشت و ماهیت» به جای «قابلیت و ظرفیت» یک پدیده، خطای روش‌شناختی است که در اینجا روی داده است. پس تعریف‌های از نهاد که تماماً بر پیامد (رفتار و تعادل) بنا می‌شوند نمی‌توانند با شرایطی که رفتار به صورت شدید تغییر می‌کند یا اصلاً رخ نمی‌دهد انطباق یافته و اساساً بقا و کارایی خود را از دست می‌دهند. بنابراین باید بین رفتار و پیامد که قابلیت و ظرفیت یک پدیده را نشان می‌دهند با

1. Aristotle
2. Metaphysics

سرشت و ماهیت آن پدیده تفاوت نهاد. با این توضیحات این پرسش مطرح می‌شود که آیا ضرورتی دارد که محوریت تعریف نهاد با تعادل باشد؟ هرچند که مفهوم تعادل در تحلیل و فهم عملکرد نهادها کمک‌کننده است آیا تعریف‌های تعادلی و رفتاری (با ارتکاب خطای روش‌شناختی گفته شده) قابلیت و ظرفیت نهاد را بر جای سرشت و ماهیت آن نشانده‌اند؟

ه) پارادوکس تعادل‌های چندگانه: تعریف نهاد به مثابه تعادل، از جنبه نظری نسبت به تعریف هم‌خانواده خود یعنی نهاد به مثابه رفتار در توضیح بقا و پایداری نهادها از توانمندی بیشتری برخوردار است. اینکه چرا نهادها خودپایدار و ماندگار هستند به یاری مفهوم تعادل نش که در آن بازیکنان عقلایی عمل کرده و تمایلی یک‌جانبه برای انحراف از وضعیت تعادلی خود ندارند توجیه می‌شود. اما در کنار کمکی که مفهوم تعادل نش به فهم پایداری نهادها (تداوم تعادل‌های اجتماعی) می‌کند با مشکلی اساسی روبه‌رو است: تعادل‌های نش چندگانه. به رغم آنکه از صورت تعریف نهاد به مثابه تعادل گمان به وجود وضعیتی یکه در بازی صحنه اجتماع می‌بریم واقعیت نظریه بازی حکایت از وضعیت‌های تعادلی چندگانه دارد. نظریه بازی نشان می‌دهد که یک بازی مشخص می‌تواند تعادل‌های (الگوهای رفتاری خوداجرای)^۱ متعددی داشته باشد (Greif, 2006: 10) و وجود تعادل‌های چندگانه (الگوهای رفتاری چندگانه) به نوعی پارادوکسی در این تعریف رقم می‌زند که در آن بیش از یک الگوی رفتاری با عقلانیت راهبردی در یک وضعیت معین سازگار است. از همین رو بود که توماس شلینگ^۲ (۱۹۶۰) تلاش کرد تا با طرح مفهوم «نقطه کانونی»^۳، مسئله تعادل‌های چندگانه در بازی‌ها هماهنگی را به یاری تجارب فرهنگی و سیاسی گذشته حل کند و ابهام و نااطمینانی موجود در شرایطی که چند الگوی رفتاری را پیش‌بینی می‌کند رفع نماید. لوئیس (۱۹۶۹: ۳۵) و میرسون^۴ (۱۹۹۹: ۱۰۷۷) نیز به تبع شلینگ با بحث از هنجارهای فرهنگی به عنوان قواعدی که جامعه برای تعیین تعادل‌های کانونی به کار می‌برد در حل این مسئله کوشیده‌اند. برخی همچون نایت (۱۹۹۲: ۸۰) به بی‌توجهی این رویکرد به اجتماع و تاریخ انتقاد کرده‌اند، و در مقابل، قائلان به این برداشت، نگرش‌ها و انتظارات دربارۀ رفتار دیگران را واجد تجارب تاریخی و فرهنگی بازیکنان می‌دانند. بازیکنان به یاری عرف‌ها و انتظارات فرهنگی گذشته که نهادینه شده‌اند با یکی از تعادل‌های موجود هماهنگ می‌شوند (Svolik, 2015: 71).

1. Self-enforcing
2. Thomas Schelling
3. Focal-point Concept
4. Myerson

و) معضل تغییرهای نهادی: تداوم و پایداری نهادها در تعریف نهاد به مثابه تعادل به یاری مفهوم تعادل نش تبیین می‌شود. طبق این نگاه، نهادها همچون تعادل نش که ماهیتی ایستا دارد (Richter, 2015: 19) گرایش به بقا و حفظ وضع موجود دارند. همین مسئله در تعریف نهاد به مثابه قاعده به یاری مفاهیم هزینه مبادله و وابستگی به مسیر^۱ (محدودیت‌های حاکم بر مجموعه انتخاب در زمان حال که از تجارب تاریخی گذشته حاصل شده‌اند) قابل تبیین است (North, 2005: 52). اما هر چقدر که رویکرد تعادلی در توجیه ثبات نهادها موفق است در تبیین تغییرهای نهادی با مشکل مواجه است. در واقع تغییرهای نهادی و تلاشی که کنشگرها جهت تغییر نهادها به کار می‌گیرند با بخش نخست رویکرد تعادلی نش تعارض و ناسازگاری داشته و تبیین آن به پشتوانه نظری قدرتمندی نیاز دارد. در این رویکرد، نهادها طبق تعادل نش پایدار هستند و بازیکنان از این الگوهای رفتاری تعادلی پیروی می‌کنند چرا که هرگونه انحراف از آنها به منزله بدتر شدن وضع بازیکنان است. اما اگر نهادها به مثابه تعادل هستند پس چرا بازیکنان اقدام به تغییر وضعیت تعادلی موجود می‌کنند؟ چگونه می‌توان دگرگونی نهادی را در این رویکرد تبیین و توجیه کرد؟ برخی همچون شپسل^۲ (۱۹۸۶) در بیان ثبات نهادها به صورت حالت‌های تعادلی، به ناطمینانی خارج از تعادل (شرایط دگرگونی نهادی) اشاره می‌کنند، اما این استدلال، مشکل را جدی‌تر می‌سازد چرا که ناطمینانی خارج از وضعیت‌های تعادلی (یعنی شرایط تغییر نهادی)، تبیین چرایی تغییر نهادها را با معضل نظری پیچیده‌تری مواجه می‌سازد (Hall & Taylor, 1996: 940, 953)؛ اگر خارج از تعادل با عدم اطمینان مواجهیم پس چرا نهادها تغییر می‌کنند؟

ز) تعارض با نهادگرایی جدید: اما مشکل بنیادی تعریف نهاد به مثابه تعادل‌های بازی آن است که اساساً با برخی از مفاهیم کلیدی نهادگرایی جدید در چالش و تعارض قرار دارد. تعادل نش مبتنی بر این فروض ضمنی است که همه کنش‌ها و پیامدهای ممکن به دلیل اطلاعات کامل، از پیش مشخص است از این رو افراد کاملاً عقلایی عمل می‌کنند (Richter, 2015: 21) و این همان رویکرد اقتصاد نئوکلاسیکی است که اساساً هزینه مبادله، ناطمینانی و عقلانیت محدود در آن وجود ندارد. در اقتصاد نئوکلاسیک فرض می‌شود که مبادله‌ها، آبی و بدون اصطکاک صورت می‌پذیرند و عاملان از اطلاعات کامل برخوردارند (Menard & Shirley, 2014: 544). در حالی هزینه مبادله در این رویکرد جایی ندارد که اساساً عقلانیت محدود و هزینه مبادله از ارکان کلیدی اقتصاد نهادی جدید به شمار می‌آیند (Furubotn & Richter, 2005: 120). از این رو الگوها و تعریف‌های مبتنی بر نظریه بازی در ترسیم

1. Path Dependence
2. Shepsle

واقعیت‌های نهادی جهان واقعی نه تنها نارسا هستند (McCabe & Smith, 2001: 320) بلکه با توجه به فرض‌هایشان به نظر می‌رسد که برای شرایطی آرمانی که افراد تحت روشی کاملاً عقلایی (عقلانیت کامل) رفتار می‌کنند طراحی شده‌اند. هزینه مبادله صفر و آنی بودن مبادله‌ها، نبود نااطمینانی و... همه اشاره به فرض‌های اقتصاد نئوکلاسیک دارند که رویکرد تعادلی نیز پذیرای آنها شده است. از این رو برخی از آن به عنوان رویکردی غیررسمی و ثانوی در ادبیات و تحلیل‌های نهادی یاد کرده‌اند (Furubotn & Richter, 2005: 267).

در این میان برخی نیز ضرورت تلفیق رویکردهای بدیل در تعریف نهاد را یادآور شده‌اند. گریف و کینگستون^۱ (۲۰۱۱: ۱۳) با طرح این نکته که برداشت قاعده‌محور از نهاد در پی پاسخ به مسئله چگونگی انتخاب نهادهاست و تلقی تعادلی از نهاد در پی درک انگیزه پیروی افراد از الگوهای رفتاری، دو رویکرد گفته‌شده را بیش از آنکه رویکردهایی بدیل و جانشین یکدیگر بدانند از وجود نقاط اشتراک و مکمل بودن آنها برای یکدیگر سخن گفته‌اند (Greif & Kingston, 2011: 15). هیندریکس و گوالا^۲ (۲۰۱۵: ۹) نیز با بیان اینکه تحلیل‌های صرفاً قاعده‌محور یا تعادل‌محور محض، هر دو به تنهایی نارسا هستند سعی کرده‌اند راه میانه‌ای در پیش بگیرند و با ادغام رویکردهای قاعده‌محور و تعادلی به مفهوم «قواعد در تعادل»^۳ دست یابند تا به نظریه‌ای با قدرت توضیح‌دهندگی بیشتر برسند (Hindriks & Guala, 2015: 11). هرچند که ممکن است تعبیر قاعده در تعادل حاوی نکات تحلیلی مفیدی باشد اما این نگاه در عرصه تعریف نهاد بر خطا بوده و بیشتر ناشی از خلط تعریف نهاد با تحلیل آن است (Hodgson, 2015: 2)، در واقع آنها بیش از آنکه به تعریف نهاد پرداخته باشند رویکردی خاص در تحلیل‌های نهادی اختیار کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

نحوه برداشت و تلقی از نهاد اثر مستقیمی بر تمامی مسائل مرتبط با نهاد دارد، از این رو دستیابی به تعریفی که نارسایی کمتری داشته باشد نخستین و مبنایی‌ترین گام از مسیر بهبود وضع جوامع (تعبیری که نورث آن را رسالت زندگی خود می‌دانست)^۴ است. در صحنه زندگی و تعامل‌ها بشر، برخی از نهاد تعبیر به قوانین و مقررات حاکم بر تعامل‌ها کرده و برخی در مقابل، تعبیر به رفتارهای بشر. رویکرد نخست با مفاهیمی همچون «قاعده، هنجار و ساختار» بیان شده و برداشت دوم ذیل

1. Kingston
2. Hindriks & Guala
3. Rules-in-equilibrium
4. «... What I Wanted to do With my Life was to Improve Societies.» (North, 1993).

مفاهیم «رفتار و تعادل» قرار می‌گیرد. در تعریف‌های پیامدمحور (رویکرد دوم)، الگوهای تعادلی رفتار به جای قواعد حاکم بر رفتار، محوریت تعریف نهاد را عهده‌دار می‌شوند. هر چند می‌توان رویکردهای تعادلی و رفتاری را هم‌خانواده با یکدیگر دانست اما این نزدیکی تنها از جهت تشابه تلقی آنها از مفهوم نهاد است، در حالی که از جنبه مبانی نظری، روش‌شناختی یا زمینه‌های ظهور کاملاً متمایز از یکدیگر هستند. با قدری مسامحه می‌توان چنین گفت که رویکرد رفتاری، بیش از آنکه اقتصادی باشد برداشتی جامعه‌شناختی از نهاد بوده که با تقلیل نهاد به مثابه رفتار عملاً قابلیت تحلیلی خود را در تبیین رفتار از دست می‌دهد. اساساً در رویکردهای پیامدمحور، هیچ واقعیت مستقل از فردی برای نهاد قابل تصور نبوده و اساساً نهاد چیزی جدا از رفتارهای کنشگرها نیست.

اما هر دو تعریف غالب (نهاد به مثابه قاعده و نهاد به مثابه تعادل) در تلقی‌های پنج‌گانه از نهاد، برداشتهایی مبتنی بر رویکرد انتخاب عقلایی^۱ به شمار می‌آیند. نهاد به مثابه تعادل که کاملاً متأثر از ادبیات نظریه بازی است با پذیرش عقلانیت تطوری هایک، طراحی عامدانه و آگاهانه نهادها را نپذیرفته و تنها به ظهور خودجوش آنها تحت فرآیندی بطنی و تطوری باور دارد. رویکرد تعادلی به عنوان جدی‌ترین رقیب نهاد به مثابه قواعد هر چند در تحلیل ثبات و پایداری نهادها از قابلیت نظری بالایی برخوردار است اما به دلیل اشکال‌های در فرض‌های زیربنایی خود نمی‌تواند محوریت تعریف نهاد را نمایندگی کند. این رویکرد در پیمودن مسیر بهبود وضع جوامع با مشکل مواجه بوده و به واسطه ایستایی ذاتی خود، فضای چندانی برای تغییر نهادی فراهم نساخته و آن را به تغییرات ناشی از عوامل و شوک‌های برون‌زا تقلیل می‌دهد.

اما تقدم تعریف نهاد به مثابه قاعده به معنای پایان راه در این عرصه نیست. بی‌شک این برداشت نیز با کاستی یا ابهاماتی همراه است، اینکه مرز میان قواعد رسمی و غیررسمی را چه چیز مشخص می‌کند، رابطه آنها با یکدیگر چگونه است^۲، رابطه الگوهای ذهنی با قواعد رسمی و محدودیت‌های غیررسمی به چه شکل است و فرآیند تغییر نهادی در این رویکرد چگونه تبیین می‌شود از جمله مواردی است که نیاز به پژوهش و تعامل بیشتر اقتصاددانان با نظریه‌پردازان دیگر حوزه‌ها همچون شاخه‌هایی از فلسفه تحلیلی را یادآور می‌سازد. تعاملی که اگر نه برای تعریف، دستکم برای مقاصد تحلیلی ضروری به نظر می‌رسد.

1. Rational-choice Approach

۲. نورث (۲۰۰۵: ۱۶۰) پیچیدگی روابط بین قواعد رسمی و غیررسمی و عدم درک دقیق از نحوه تعامل آنها با یکدیگر را از معضله‌های اصلی می‌داند که سد راه سیاستگذاری‌های اقتصادی کامیاب شده است.

منابع:

الف) انگلیسی

- Aoki, Masahiko (2001). *Toward a Comparative Institutional Analysis*. Cambridge: MIT Press.
- Aoki, Masahiko (2007). Endogenizing Institutions and Institutional Changes. *Journal of Institutional Economics*, 3(1), pp. 1-31.
- Axelrod, Robert (1984). *The Evolution of Cooperation*. New York: Basic.
- Bowles, Samuel (2004). *Microeconomics: Behavior, Institutions and Evolution*. Princeton University Press.
- Calvert, Randall (1995). *Rational Actors, Equilibrium and Social Institutions*, In: *Explaining Social Institutions*, J. Knight & I. Sened (eds.). Ann Arbor, MI: University of Michigan Press, pp. 57-94.
- Calvert, Randall (1997). *The Rational Choice Theory of Social Institutions: Cooperation, Coordination, and Communication*, In: *Modern Political Economy: Old Topics, New Directions*. Banks and Hanushek (eds). Cambridge: Cambridge University Press.
- Collins, R. (1981). On the Microfoundations of Macrosociology. *American Journal of Sociology*, 86, pp. 984-1014.
- Commons, John (1931). Institutional Economics. *American Economic Review*, 21(4), pp. 648-657.
- Crawford, Sue & Ostrom, Elinor (1995). A Grammar of Institutions. *The American Political Science Review*, 89(3), pp. 582-600.
- Dequech, David (2006). Institutions and Norms in Institutional Economics and Sociology. *Journal of Economic Issues*, 40(2), pp. 473-481.
- Duffield, John (2007). What Are International Institutions?. *International Studies Review*, 9, pp. 1-22.
- Foster, John Fagg (1981). The Effect of Technology on Institutions. *Journal of Economic Issues*, 15(4), pp. 907-913.
- Furubotn, Eirik & Richter, Rudolf (2005). *Institutions and Economic Theory: The Contribution of the New Institutional Economics*. The University of Michigan Press.
- Gertler, Meric (2010). Rules of the Game: The Place of Institutions in Regional Economic Change. *Regional Studies*, 44(1), pp. 1-15.
- Greif, Avner (1997). Microtheory and Recent Developments in the Study of Economic Institutions through Economic History. In: *Advances in Economics and Econometrics: Theory and Application. Proceedings of the Seventh World Congress of the Econometrics Society*. Kreps and Wallis (eds.), Vol. 3. Cambridge University Press, pp. 79-113.
- Greif, Avner (1998). *Cultural Beliefs and the Organization of Society: A Historical and Theoretical Reflection on Collectivist and Individualist Societies*. In: *The New Institutionalism in Sociology*, Brinton and Nee (eds.). New York: Russell Sage Foundation, pp. 77-104.
- Greif, Avner (2006). *Institutions and the Path to the Modern Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Greif, A. & C. Kingston (2011). *Institutions: Rules or Equilibria?*, In: *Political Economy of Institutions, Democracy and Voting*. Schofield and Caballero (eds.). Berlin: Springer, pp. 13-43.
- Hall, Peter & Taylor, Rosemary (1996). *Political Science and the Three New Institutionalisms*. Political Studies, Vol. XLIV, pp. 936-957.
- Hardin, Russell (1982). *Collective Action*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Hayek, F. A. (1973). *Law, legislation and liberty (Vol. 1)*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Helmke, Gretchen & Levitsky, Steven (2006). *Introduction*. In: *Informal Institutions and Democracy: Lessons from Latin America*. Helmke and Levitsky (eds.). Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Hindriks, F. & Guala, F. (2015). Institutions, Rules, and Equilibria: A Unified Theory, *Journal of Institutional Economics*, 11(3), pp. 1-22.
- Hodgson, Geoffrey (1998). The Approach of Institutional Economics, *Journal of Economic Literature*, 36(1), pp. 166-192.
- Hodgson, Geoffrey (2002). The Evolution of Institutions: An Agenda for Future Theoretical Research. *Constitutional Political Economy*, Vol. 13, pp. 111-127.
- Hodgson, Geoffrey (2004). *The Evolution of Institutional Economics: Agency, Structure and Darwinism in American institutionalism*. New York: Routledge.
- Hodgson, Geoffrey (2006). What Are Institutions?. *Journal of Economic Issues*, 40(1), pp. 1-25.
- Hodgson, Geoffrey (2009). Institutional Economics into the Twenty-First Century. *Studi e Note di Economia*, 14(1), pp. 3-26.
- Hodgson, Geoffrey (2015). On Defining Institutions: Rules Versus Equilibria. *Journal of Institutional Economics*, 11(3), pp. 497-505.
- Jameson, Kenneth (2006). Has Institutionalism Won the Development Debate?. *Journal of Economic Issues*, 40(2), pp. 369-375.
- Keohane, Robert (1988). International Institutions: Two Approaches. *International Studies Quarterly*, Vol. 32, pp. 379-396.
- Keohane, Robert (1989). *Neoliberal Institutionalism: A Perspective on World Politics*. In: *International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory*. Robert Keohane (ed). Boulder: Westview Press.
- Keohane, Robert (1993). *The Analysis of International Regimes: Towards a European-American Research Program*. In: *Regime Theory and International Relations*. Volker Rittberger (ed.). New York: Oxford University Press.
- Kingston, Christopher & Caballero, Gonzalo (2009). Comparing Theories of Institutional Change. *Journal of Institutional Economics*, 5(2), pp. 151-180.
- Knight, Jack (1992). *Institutions and Social Conflict*. Cambridge University Press.
- Langlois, Richard (1992). *Orders and Organizations: Toward an Austrian Theory of Social Institutions*. In: *Austrian Economics: Tensions and New Directions*. Caldwell and Boehm (eds.). Boston: Kluwer, pp.165-183.
- Lauth, Hans-Joachim (2015). *Formal and Informal Institutions*. In: *Routledge Handbook of Comparative Political Institutions*. Gandhi and Ruiz-Rufino (eds.). Routledge Press, pp. 56-69.

- Lewis, David (1969). *Convention: A Philosophical Study*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Mantzavinos, Chrysostomos (2001). *Individuals, Institutions, and Markets*. Cambridge: Cambridge University Press.
- McCabe, K., & Smith, V. (2001). *Goodwill Accounting and the Process of Exchange*. In: *Bounded Rationality: The Adaptive Toolbox*. Gigerenzer and Selten (eds.), Cambridge: MIT Press, pp. 319-340.
- Mearsheimer, John (1994). The False Promise of International Institutions. *International Security*, 19(3), pp. 5-49.
- Menard, C. (1995). Markets as Institutions, Versus Organizations as Markets? Disentangling Some Fundamental Concepts. *Journal of Economic Behavior and Organization*, 28(2), pp. 161-182.
- Menard, Claude & Shirley, Mary (2014). The Future of New Institutional Economics: From Early Intuitions to a New Paradigm?. *Journal of Institutional Economics*, 10(4), pp. 541-565.
- Menendez, Irene & Rueda, David (2015). *Labor Market Institutions and Economic Performance*. In: Routledge Handbook of Comparative Political Institutions, Gandhi and Ruiz-Rufino (eds.), Routledge Press, pp. 304-317.
- Morgan, Jamie & Olsen, Wendy (2011). Conceptual Issues in Institutional Economics: Clarifying the Fluidity of Rules. *Journal of Institutional Economics*, 7(3), pp. 425-454.
- Myerson, R. (1999). Nash Equilibrium and the History of Economic Theory. *Journal of Economic Literature*, 37, pp. 1067-1082.
- Nee, Victor & Ingram, Paul (1998). *Embeddedness and Beyond: Institutions, Exchange and Social Structure*. In: The Institutionalism in Sociology. Brinton and Nee (eds.). New York: Russell Sage, pp. 19-45.
- Nelson, Richard (2008). What Enables Rapid Economic Progress: What are the Needed Institutions?. *Research Policy*, 37, pp. 1-11.
- Nelson, Richard & Sampat, B. (2001). Making Sense of Institutions as a Factor Shaping Economic Performance, *Journal of Economic Behavior & Organization*, 44, pp. 31-54.
- North, Douglass (1981). *Structure and Change in Economic History*. Cambridge: Cambridge University Press.
- North, Douglass (1990). *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- North, Douglass (1991). Institutions. *Journal of Economic Perspectives*, 5(1), pp. 97-112.
- North, Douglass (1993). *The Sveriges Riksbank Prize in Economic Sciences in Memory of Alfred Nobel 1993: Autobiography*. The Nobel Foundation, 1. 2010.
- North, Douglass (1995). *The New Institutional Economics and Third World Development*. In: *The New Institutional Economics and Third World Development*, Harriss, Hunter and Lewis (eds.), Routledge.
- North, Douglass (2005). *Understanding the Process of Economic Change*. Princeton University Press.
- Nye, John (2008). *Institutions and the Institutional Environment*, In: *New Institutional Economics*. Brousseau and Glachant (eds.). Cambridge: Cambridge University Press, pp. 67-80.

- Ostrom, Elinor (1986). An Agenda for the Study of Institutions. *Public Choice*, 48, pp. 3-25.
- Pina-Cabral, Joao (2011). What is an Institution?. *Social Anthropology*, 19(4), pp.477-494.
- Popper, Karl (1957). *The Poverty of Historicism*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Porpora, Douglas (1987). *The Concept of Social Structure*. New York and London: Greenwood Press.
- Porpora, Douglas (1989). Four Concepts of Social Structure. *Journal for the Theory of Social Behaviour*, 19(2), pp. 195-211.
- Richter, Rudolf (2015). *Essays on New Institutional Economics*. Heidelberg: Springer.
- Riker, William (1980). Implications from the Disequilibrium of Majority Rule for the Study of Institutions. *American Political Science Review*, 74(2), pp. 432-446.
- Riker, William & Weimer, David (1997). *The Political Economy of Transformation: Liberalization and Property Rights*, In: *Modern Political Economy: Old Topics, New Directions*. Banks and Hanushek (eds.). Cambridge: Cambridge University Press, pp. 80-107.
- Rios, Diego (2007). Douglass North: Understanding the Process of Economic Change. *Journal of Evolutionary Economics*, 17(3), pp. 361-363.
- Schelling, Thomas (1960). *The Strategy of Conflict*. Cambridge: Harvard University Press.
- Schotter, Andrew (1981). *The Economic Theory of Social Institutions*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Searle, John (1995). *The Construction of Social Reality*. New York: The Free Press.
- Searle, John (2005). What Is an Institution?. *Journal of Institutional Economics*, 1(1), pp. 1-22.
- Searle, John (2010). *Making the Social World: the Structure of Human Civilization*. New York: Oxford University Press.
- Shepsle, Kenneth (1986). *Institutional Equilibrium and Equilibrium Institutions*. In: *Political Science: The Science of Politics*, Herbert Weisberg (ed.). New York: Agathon Press, pp.51-81.
- Shirley, Mary (2005). *Institutions and Development*. in: *Handbook of New Institutional Economics*, Menard and Shirley (eds.). Springer, pp. 611-638.
- Simmons, Beth & Martin, Lisa (2002). *International Organizations and Institutions*. In: *Handbook of International Relations*, Carlsnaes, Risse, and Simmons (eds.). London: Sage Publications.
- Snooks, Graeme (1993). *Economics without Time: A Science Blind to the Forces of Historical Change*. London: University of Michigan Press.
- Svolik, Milan (2015). *Equilibrium Analysis of Political Institutions*. In: *Routledge Handbook of Comparative Political Institutions*, Gandhi and Ruiz-Rufino (eds.). Routledge Press, pp. 70-83.
- Swedberg, Richard (2005). *The Max Weber Dictionary: Key Words and Central Concepts*. Stanford University Press.
- Tool, Marc (1979). *The Discretionary Economy*. Santa Monica: Goodyear Publishing.
- Voigt, Stefan (2013). How (Not) to Measure Institutions. *Journal of Institutional Economics*, 9(1), pp 1-26.
- Weber, M. (1968)[1956]. *Economy and Society*. Roth and Wittich (eds.). Berkeley:

- University of California Press.
- Williamson, Oliver (1975). *Markets and Hierarchies: Analysis and Antitrust Implications*. New York: Free Press.
- Williamson, Oliver (1985). *The Economic Institutions of Capitalism*. New York: Free Press.
- Williamson, Oliver (1996). *The Mechanisms of Governance*. New York: Oxford University Press.
- Wilson, Matthew (2006). Comment on Geoffrey M. Hodgson's What Are Institutions?, *Journal of Economic Issues*, 40(4), pp. 1153-1157.
- Zenger, Todd; Lazzarini, Sergio & Poppo, Laura (2002). *Informal and Formal Organization in New Institutional Economics*. In: *The New Institutionalism in Strategic Management*. Ingram & Silverman (eds.). Elsevier Science Ltd, Vol. 19, pp. 277-305.